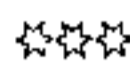


رفته طبعش با هوای سرد سازگار نیست . بلندی آن از ۲۵ تا پنجاه سانتیمتر است .  
 گل‌های زرد رنگ یا سفید سرخگون آن بسیار طرف توجه زنبور عسل است.<sup>۱</sup> باین  
 مناسبت است نامهای آن در عربی لاعبة نحلیه و عشب النحل . از بادرنکبویه جوهری  
 گیرند که از برای خوشبو ساختن صابون بکار برند.<sup>۲</sup>



کز خاک دو تخم می پدید آید این خوش خرما و آن ترش لیمو  
 ( ناصر خسرو )

لیموترش citrus acida يك گونه بادرنك ترنج است، اما  
 لیمو بسیار کوچکتر از آن و دارای آن گوشت سبزرنگ هم  
 نیست. در خود ایران لیموترش شمال با لیموترش جنوب بسیار فرق دارد، این یک  
 بزرگ است و پوست سبزرنگ دارد و آن دیگر کوچک و پوستش بسیار نازک است، در  
 مزه و بو هم با همدیگر جدایی دارند .

در عربی لیمون و بی نون هم، لیمو آمده و معرب از فارسی دانسته‌اند.<sup>۳</sup> شاید  
 عربها این کلمه را از ایرانیان گرفته باشند. اما هیچیک از نامهای این گونه میوه‌ها یا  
 مرکبات در اصل ایرانی نیست . در عربی رایج بغداد لیمو را « نومی » خوانند و لیمو  
 ترش را « رارنج » گویند و به نارنگی « لالنگی » نام دهند . در زبان رایج کشور پرتغال  
 نارنج laranja لارنجه خوانده میشود و این همان « رارنج » بغدادی است، جز اینکه  
 « راء » به « لام » تبدیل یافته است و همین تغییر و تبدیل در لارنجه پرتغالی و لالنگی  
 بغدادی هم دیده میشود . در هند در زبان اردو لیمو را لیمو خوانند . لغت لیمون  
 limon را در زبانهای اروپایی از لغات عاریت دانسته‌اند که از عربی گرفته شده است.<sup>۴</sup>

۱- Gewürzkräuter und Teepflanzen von Brandstein, 3 Aufl. -۱

Hefte, 2 stuttgart 1946 S. 28-29

Die Tropenreihe Nr. 22 von Carl Etting, Hamburg S. 62-64 -۲

Morgenländische wörter im Deutschen 2. Auflage von Enno -۳

Littmann, Tübingen 1924 S. 81

ibid. S. 81 -۴

لیم lime در فرهنگهای انگلیسی و فرانسوی (lime, limette = citrus limetta) همان لیموترش یا يك نوع كوچك آن است. ابن بطوطه در سفرنامه خود از لیم و لیمون یاد کرده، گوید در آغاز محرم ۷۳۴ بوادی سند معروف به پنج آب (پنجاب) رسیدم. در تعریف ابن سرزمین در «ذکر اشجار بلاد الهند و فواکهها» گوید: «فمنها العنبه و هی شجرة تشبه اشجار النارج الا أنها أعظم أجراما و اکثر اوراقا... و ثمرها علی قدر الاجاص الكبير فاذا كان أخضر قبل تمام نضجه اخذوا ما سقط منه وجعلوا علیه المالح وصبروه كما يصبر الليم والليمون ببلادنا». پس از چند سطر دیگر باز در ختمای هند را بر شمرده گوید: «ومنها النارج الحلو وهو عندهم كثير واما النارج الحامض فعزیز الوجود و منه صنف ثالث یكون بین الحلو و الحامض و ثمره علی قدر الليم وهو طیب جدا و كنت یعجبنی أكله». <sup>۱</sup> یعنی عنبه (انبه) که هنوز سبز است و نرسیده در هند نمک سود کرده ریچار سازند، چنانکه نزد ما (در طنجه، مراکش) بالیم و لیمون چنین کنند. در هند نارج شیرین بسیار و نارج ترش کمیاب است و يك گونه نارج میخوش در آنجا یافت شود که بدرشتی ایم است و بسیار خوشمزه است.

از برای لیمو نیز مانند ترنج يك خاصیت پادزهری شناخته شده، در منتهی الارب آمده: «و فیه پادزهریة تقاوم بها السموم» زکریا بن محمد بن محمود بن القزوی در عجایب المخلوقات گوید: «لیمون انه من اشجار بلاد البحر و خواص شجر الليمون و ثمرتها تشبه الاترج...» و بتفصیل داستانی در خاصیت آن یاد میکند که چگونه پادزهر و تریاق زهر است و گزش مار را درمان سودمند است و از لیموی عمان هم اسم میبرد. <sup>۲</sup> در مخزن الادویه از لیموی ترش و شیرین و میخوش و از افعال و خواص آن بتفصیل سخن رفته است. <sup>۳</sup> ترش و شیرین این میوه هر دو یکی است، تفاوتی که در مزه آنها پیدا شده، تأثیر آب و هوای اقلیم و نتیجه تدبیر و پرورش آدمی است.

۱- رحلة ابن بطوطه الجزء الثاني القاهرة ۱۹۳۴ ص ۱ و ص ۱۵-۱۶

۲- نگاه کنید بمن عربی عجایب المخلوقات (در جز، حیاة الحیوان الدمیری) الجزء الثاني ص ۳۴-۳۵ و ترجمه فارسی آن ص ۵۰: ۱

۳- مخزن الادویه ص ۵۷۲-۵۷۳

همیشه تاز درخت سمن نروید گل      برون نیاید از شاخ نارون نارنگ  
(فرخی) ۱

نارنج ( *L. citrus aurantium* ) معرب نارنگ است . جنس

نارنج

شیرین آن برتقال خوانده میشود *citrus aurantium dulce*

در زبان ایتالیایی پرتگالو *portogallo* نامیده شده و در یونانی نو *portogaléa* و در  
آلبانی *protokale* در عربی برتقان ، بردقان ، برتقال گویند ، همچنین است در زبان  
ترکی عثمانی. از اینکه این میوه چنین نامیده شده ، از اینرو است که مردم کشور پرتغال  
پس از آنکه کشتی رانی آنان در دریای آسیای شرقی از برای داد و ستد ، گشایش یافت ،  
این میوه را از جنوب چین با خود بارو با بردند . گفته شده که در سال ۱۵۴۸ میلادی  
بدستاری آنان نزد اروپاییها شناخته شده است . در سال ۱۵۱۶ گروهی از پرتغالیها با  
ياك جونكه *Junke* ( جونكه *Jonke* ) ، کشتی چینی ، در جنوب چین بسرزمین کانتون  
*Kanton* پیاده شدند . یکسال پس از این ، در سال ۱۵۱۷ ، نخستین کشتیهای پرتغالیها  
برهنمایی *Peres De Andrade* در دهنه رود کانتون نمایان شدند . اینان در کانتون  
و جاهای دیگر کرانه این دریا از دولت چین اجازه داشتند که داد و ستد کنند ، در این  
بازرگانی ، فراوان سود میبردند . از این تاریخ بعد چندین بار آنان را از آنجاها ، از برای  
راهزنی و دزدی که میکردند بیرون راندند ، اما بارشوه دادن بکماشتگان چینی بر  
میکشتمند . از آنجمله در سال ۱۵۴۵ گروهی از پرتغالیها بسرکردگی *Mendez Pinto*  
نامی ، در جزیره نینگپو *Ningpo* هفده گور شاهزادگان و بزرگان چینی را شکافتند و  
آنچه در آنها یافتند بغارت بردند . برسم دیرین چینیان ، برخی چیزهای گرانبها با کالبد  
مرده بخاک سپرده میشده . از برای این گستاخی که چینیان را بسیار بر آشفته بود ،  
آن سر کرده پرتغالی را با همدستانش در پکن در میدانی تازیانه زدند و انگشت

۱- حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (چاپ بمبئی ۱۳۱۱ ص ۹۷) نارنج را آنچنانکه در عجایب  
المخلوقات آمده تعریف کرده است .

بزرگ دستش را بریدند و بیکسال زندان محکومش کردند ، اما او از زندان بگریخت و شرح دستبردش را با يك گونه سرافرازی از خود بیادگار گذاشته است. ازین پیش آمد شرم انگیز دولت چین همه بازرگانان پرتغالی را از نینگپو بیرون کرد.<sup>۱</sup> گویند نخستین درخت پرتقال که از چین آورده شده بود دیرگاهی در لیسبون پایتخت پرتغال در خانه Comte St. Laurent برپا بود . در همان روزگاران این میوه را aurantium Olysiponense خواندند ، یعنی نارنج لیسبون .<sup>۲</sup> چون اصل آن از چین بود در فرانسه « نارنج چینی » orange de la Chine نام یافت . این میوه از اسپانیا بایتالیا و بهر کشور دیگر که رسیده از راه آورد های پرتغالیهاست از چین در نیمه قرن شانزدهم میلادی . همچنین پرتغالیها و اسپانیاییها آنرا با آمریکا بردند . ناگزیر در ایران هم بدستگیری پرتغالیها با آن آشنا شدند و بنام آنان خواندند . در بسیاری از زبانهای اروپایی نام آن گویای میهن دیرین آن است : در آلمانی آنرا اپفلزین Apfelsine خوانند، یعنی سیب چین (صین = چین ، تلفظ زین Apfel-Sin ) .

همچنین در زبان سوئدی مانند آلمانی اپفلزین خوانده میشود . روسها با اینکه از سوی شمال با چین همسایه اند ، همان کلمه آلمانی را از برای این میوه بکار میبرند . در زبان آلمانی Chinaapfel و Sinaapfel هم گفته میشود .

در زبان هلندی آنرا Sinaappel نامند . چون هلندیها آنرا در سال ۱۷۰۰ بشمال آلمان آوردند ، نامش را هم ، آنچنان که خود نامیدند ( سیب چین ) بآلمانها سپردند . در جنوب آلمان مانند بسیاری از کشورهای دیگر اروپا آن را ارانژ orange خوانند. شك نیست که این لغت اخیر ریشه و بن هندی دارد اما در زبانهای مغربی مستقیماً از آنجا گرفته نشده بلکه از کلمه نارنج - نارنگ ایرانی گرفته شده، خواه

۱- نگاه کنید به Abriss Neuern Geschichte China von W. Schüler

Berlin 1912 S. 58-60

۲- نگاه کنید به Kulturpflanzen und Haustiere von Hehn 8. Aufl.

Berlin 1911 S. 454

بدستیاری عربها یا بمیانجی دیگر.<sup>۱</sup>

میوه‌ای را که ما پرتقال نامیم، هندیان مسنبی *mosenbi* نامند، یعنی آنرا به موزانیک Mozambique جزیره ای که در میان افریقا و جزیره ماداگاسکار Madagascar افتاده، بازخوانند.

باید در اینجا گفته شود که هوای هند، درست آنرا مانند پرتقال جاهای دیگر پرورش نمیدهد، این مسنبی با میوه شیرین نزدیکتر است.

زکریای قزوینی در عجایب المخلوقات از صاحب کتاب الفلاحة نقل کرده گوید: «اگر زیر درخت نارنج نرگس بکارند میوه‌اش شیرین شود و اگر برك آن بجایند بوی دهان خوش کند و بوی سیروپیاز از میان ببرد.... اگر تخمش را خشک کرده دود کنند مورچه را بکشد». <sup>۲</sup> صاحب الفلاحة، از کسی که این مطلب نقل شده، یحیی بن محمد بن العوام اشبیلی است، دانشمند ناهور اندلسی که در پایان سده ششم هجری به اشبیلیه (Seville پایگاه اندلس در اسپانیا) میزیست. کتاب الفلاحة او در کشاورزی و پرورش درختان و نگهداری میوه‌ها از آثار بسیار گرانبهای است که از آن زمان بجای مانده است. زکریای قزوینی در نامه خود عجایب المخلوقات در جایی که از گیاهان و درختان سخن میدارد غالباً مطالبی از ابن العوام بعنوان صاحب کتاب الفلاحة و ابن سینا که مرادش قانون اوست یاد میکند. اگر این ماخذ بزرگ و پرمایه نبودند، عجایب المخلوقات خود چندان ارزشی نداشت.

در سخن از لیمو گفتیم که ترش و شیرین این میوه یکی است، در نتیجه تدبیر و پرورش آدمی است که تفاوتی در مزه آن پیدا میشود. در اینجا نیز باید بگوییم نارنج ترش و شیرین آن که امروزه پرتقال گوییم هر دو یکی است. آرزوی برگردانیدن ترشی آن را بشیرینی ابن العوام در ششصد و شصت سال پیش از این در کمال سادگی

۱- نگاه کنید به Morgenländische Wörter im Deutschen von

E. Littmann 2. Auflage, Tübingen 1942 S. 132

۲- نگاه کنید به عجایب المخلوقات (در حیات الحیوان دمیری) چاپ مصر الجزء الثاني ص ۳۸ و ترجمه فارسی آن ص ۵۳.

چنین بیان کرده: « لوزرع النرجس تحت شجرة النارج تبدلت حموضته بالحلاوة »؛

نارنگی هم مانند پرتقال در نوشتهای قدیم فارسی نام و نشانی

### نارنگی

ندارد. اما خود این کلمه همان نارنگ = نارنج است و میوه

نارنگی نیز همان نارنج شیرین یا پرتقال است مگر اینکه کوچکتر و خوشبوتر از آن است و

در تصرف طبیعت و پرورش آدمی مزه دیگر یافته است. در مصر و سوریه و ترکیه آنرا

« یوسف افندی » خوانند. نامی که این میوه در زبانهای اروپایی دارد همانند « یوسف

افندی » است. چنانکه میدانیم نارنگی را مردم اروپا مندیرین mandarine نامند.

این لغت در سانسکریت مانترین mantarin بمعنی اندرز بد و پند دهنده یا مشاور

است، از کلمه منتره mantra که بمعنی پند و اندرز است و مطابق آن در اوستایی

که خواهر زبان سانسکریت شمرده میشود کلمه منتهره manthra داریم و در اوستا

بمعنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی یا واژه خدایی بسیار بکار رفته

است. <sup>۱</sup> چاره چیست! هر گیاه و جانور و یا هر چیز نورسیده بسرزمینی باید بنامی باز

شناخته شود. در پایان گفتار برنج گفتیم که يك گونه برنج در گیلان « بی نام » نامیده

گردیده، همین بی نامی نام آن شده است نام شگفت انگیز نارنگی در اروپا از پرتقالیهاست.

اینان که از قرن پانزدهم میلادی بهند آمد و شد داشتند و برخی از سرزمینهای کرانه

را بدست آورده بودند، <sup>۲</sup> در آنجا کلمه مانترین را از هندیها شنیده با خود بچین

بردند و حکام چین یا مرزبانان و فرمانروایان آنجا را مندیرین خواندند. امروزه

مندیرین در زبانهای اروپایی، از برای صاحبمنصبان و پایهوران بزرگ چینی بکار میرسد.

این عنوان را که اروپاییها از برای بزرگان چین ساختند، خود چینیها از آن آگاه نیستند، <sup>۳</sup>

و خود آنان صاحبمنصبان بزرگ دولتی را کوان Kuan خوانند. از اینکه لفظ مندیرین

۱- نگاه کنید به Altiranisches Wörterbuch von Christian Bartholomae.

Strassburg 1904 Sp 1177

۲- نگاه کنید به History of India by V. A. Smith, Oxford 1933

p. 159-162

۳- Morgenländisches Wörter im Deutschen von Littmann S. 132

چینی نیست، نباید در آن شك کنیم، زیرا اصلا در زبان چینی حرف «را» وجود ندارد. فقط در زبان نوچین شمالی صوتی هست که نزدیک است با «هنگ» «را»<sup>۱</sup>. بهمین جهت است که نام کشور ما نزد همه اقوام گیتی با اندک تفاوتی از هم دیگر «پارس» خوانده میشود، اما نزد چینیان Po-se نام دارد. نارنگی چندی پس از برتقال در اروپا شناخته شده و نامی که در آنجا بآن خوانده میشود بخوبی پیوستگی آن را بکشور چین میرساند. در زبانهای کنونی هند نارنگی را سنتره santra نامند. آیا سنتره همان سنتره نیست؟ همان شهری که در حدود العالم سنتریه و سنترین یاد شده و آن نام شهر و ناحیه ایست در کشور پرتغال و به گفته حدود العالم آخرین شهری است از حدود اندلس.<sup>۲</sup> همچنین اصطخری در المسالك والممالک گوید: «واما اندلس فانه یحیط به ممالی البحر المحيط من حد بلاد جلافة علی کورة یقال لها سنترین»<sup>۳</sup>.

این ناحیه و پایگاه آن امروزه سنترم Santarem خوانده میشود و بویسژه سر زمینی است «مرکبات» خیز، آنچنانکه نزد هندوان مسنبی بجزیره موزانیک باز خوانده شده، سنتره هم بشهر سنتریه منسوب شده است. نارنگی در زبان انگلیسی رایج آمریکای شمالی تنجرین tangerine خوانده میشود، یعنی بشهر طنجه در مراکش (Tanger بندر تنگه جبل الطارق) باز خوانده میشود.

نوعی دیگر از نارنج در زبان رایج کنونی ما «توسرخ» خوانده میشود. این اسم چنانکه پیداست، اصلتی ندارد، درخت آن همانند درخت لیمو است، مگر با خارها و برگهای بسیار بزرگ تر و میوه اش نیز که گفتیم یک گونه نارنج است چندین بار بزرگتر از آن است، گاهی بزرگی خربزه ای میشود و وزنش بسه کیلو (یک من) میرسد. از اینکه «توسرخ» خوانده شده بمناسبت رنگ گوشت سرخ و رنگ آن است. ناگزیر این لغت نو است، مانند کلمه گلابی که یاد کردیم. مره آن میخوش است. در گیلان آن را «باتاوی» نامند، همین نام را از برای این

۱- نگاه کنید به China, Seine Dynastien, Verwaltung und Verfassung von F. Heigl, Berlin 1900 S. 45

۲- حدود العالم چاپ تهران ص ۲۵ و ص ۳۴.

۳- المسالك والممالک چاپ لندن ۱۹۲۷ ص ۳۷.

میوه، اگر درست بیادم مانده باشد، در بنگاله شنیدم. از این نام ذهن شنونده بشهر باتاویا Batavia در جزیره جاوه میرود که این میوه در هند بنام آنجا خوانده شده، چنانکه مستنبی (یک نوع لیمو - پرتقال) نزد هندوان بجزیره موزانسیک باز خوانده شده و شاید هم نزد آنان «سنتره» (نارنگی) بیشتر به شهری در اسپانیا، نسبت داده شده باشد. اگر این حدس بجا باشد، باید این میوه با نامش مانند همه میوه های از این جنس از همان سرزمین ها بایران رسیده باشد. زیرا این درخت و از جزیره های مالایی (از Malaisie) دانسته اند که از آنجا به هند رفته و از هند بجا های دیگر در آمده است. نامی که در زبان های اروپایی باین میوه داده شده: در آلمانی pomelmus و در فرانسه Pamplemousse از کلمه بمبلمس bambolmas گرفته شده که در زبان تامیل Tamil (= تامول Tamoul) که یکی از بزرگترین و کهنترین زبانهای غیر آریایی (دراویدی) جنوب هند است، نام «توسرخ» است. این نام هم مانند نامهای دیگر اینگونه میوه ها (مرکبات) در زبانهای اروپایی، کم و بیش نمودار مرزو بوم دیرین آن است. همین میوه نزد اردو زبانان هند چکو ترا Cakotrâ خوانده میشود.

در فرهنگها بکرانی میوه ای میان نارنج و لیمویاد شده و گفته شده که در ولایت ایک و شبانکاره بسیار است. میوه ایست بزرگتر

### بکرایی

از ایمو و کوچکتر از نارنج؛ در فرهنگ انجمن آرا این شعر هم بگواه آورده شده:

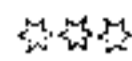
بخانه درون برد بابکرهی      نهاده برش ناروسیب و بهی

اما نوشته که شعر از کیست. در دیوان بسحاق اطعمه هم بکرایی آمده است. از چندتن کرهانیان که پرسیدم گفتند بکرانی یک گونه نارنگی شیرین است. همین میوه را در بندر عباس و پیرامون تلخه گویند، زیرا با اندک فشاری تلخی پوست بمغز آن رسد. در میان انواع مرکبات، بکرانی در شمال ایران دیده نشده است. لغت بکرانی نه ایرانی است و نه هندی. بلکه سامی است، جزء لغات آرامی در نوشته های پهلوی که اینگونه واژه های بیگانه را هزوارش نامند، بکار رفته است. در فرهنگ پهلوی که مناختای هم خوانده

۱- گفتیم سیب در یونانی و لاتینی و زبانهای کنونی اروپا، نام میوه مخصوص و نام همه میوه های تخم دار است. اینک در اینجا میافزاییم که تو سرخ را در آلمانی Adamsapfel = سیب آدم و Paradiesaafel = سیب بهشت نیز گویند.



میشود در در ( = باب) ششم که از تره بار یاد شده چون کاسنی = کاشنی و کشنیز و پیاز و سیر و جز اینها «بکرا» لغت هزارش «ترك» = تره یاد گردیده چنانکه لغات هزارش «توم» (= توم) وانگوب *angopâ* (= هندباء) و جز اینها در مقابل سیر و کاسنی آورده شده است.<sup>۱</sup>



این چند گونه میوه که یاد کردیم همان هایی هستند که آب و هوای ایران بدرختهای آنها سازگار آمده، دیرگاهی است از روزگار هخامنشیان تا با امروز، خواه در شمال و خواه در جنوب پرورش میشوند. چنانکه دیدیم بدستیاری ابرانیان این درختان به بخشی از سرزمینهای غربی آسیا و بارو پاشناخته شدند. از پایان سده چهارم پیش از میلاد مسیح یونانیان يك گونه از آنها را «سیب ماد» یا سیب پارسی نامیده اند. از این نام نباید پنداشت که این درختان، هر نوعی از آنها که باشد، بومی ایران زمین است. اگر نه باید برتقال هم از کشور برتغال باشد. همانند ترنج چند میوه دیگر هم بایران زمین باز خوانده شده است: از آنهاست شفتالو که در لاتینی *اموگدالوس پرسیکا* *Amygdalus Persiaca* خوانده شده یعنی آلوی ایرانی و چنانکه زرد آلونزد رومیان *پرونوس ارمنیاکا* *Prunus Armeniaca* یعنی آلوی ارمنی خوانده شده است. در گیاه شناسی این دو درخت از رستنیهای بومی چین شناخته شده، گویا در يك سده پیش از میلاد بایران زمین رسیده باشند و پس از آن با رهنستان و یونان و روم رفته باشند. پلینیوس *Plinius* که در نخستین سده میلادی میزیسته این دو درخت را *Persica arbor* و *Armeniaca arbor* یاد کرده است. چون رومیان شفتالو را بدستیاری ایرانیان و زرد آلورا بمیانجی ارمنیها شناختند، آنها را باین دو کشور بازخواندند.<sup>۲</sup>

در این گفتار بسا از مرزوبوم اینگونه درختان یاد کردیم و گفتیم دانشمندان گیاه شناس آنها را از مرزوبوم آسیای خاوری دانند، سرزمینهایی چون هند و چین و برمه و

۱ - نگاه کنید به Pahlavi-Pazand Glossary, Edited by H. J. Asa und M. Haug, Bombay 1870; Frahang i Pahlavik, Edited by H. F. J. Junker, Heidelberg 1912

۲ - Sino Iranica by Laufer, Chicago 1919 p. 539

کوشنشین و جزیره‌های اقیانوس هند و جزیره‌های آبهای چین. ناگزیر هر يك از این درختان، بومی هر يك از این سرزمین‌ها که باشند، از سرمای سخت و برف و یخ برکنار بودند، و جایی بوده که زمستان آنها را افسرده نمی‌کرده و از پایداری در نمیاورد و میتوانستند بدون یاری آدمی در هوای آزاد پایداری کنند، آنگاه که از همین خود رخت بر بسته بایران آمدند، بجایی بار اقامت افکندند که از خشم هوای ناسازگار برکنار بود، بارو با هم که رفتند نخست در کوزه‌های تنگ سفالین نشانده شدند و در پناه دیوارها گذرانده و در زمستان از سرما نگهداری گردیدند. همچنین در سفر آمریکا همین نهاد نازک و زودرنج با آنها بود و بایستی در سرزمینی با آنها جای دهند که باد سهمگین و خشک کننده زمستان پیرامون آنها نگردد و زندگی آنها راتباه نکند و یا آنچه‌آنکه بادرختان دیگر میکند، آنها را برهنه سازد و از آرایش برگهای خرم بی بهره نکند، هنوز در هند در سرزمینی که دچار یخ و فسردگی نیست چند گونه از این درختان خود رو پدیدار اند. لیموی شیرین در نیلگری Nilghiri و در کوه پایه هیمالایا Himalayâ و یک گونه نارنج تند مزه در سرزمینهای جنوبی همین کوه دیده میشوند. نارنج شیرین یا پرتقال خود رو در این مرز و بومها دیده نشده، آن را، چنانکه نارنگی را از کوشنشین Cochinchin و از جنوب چین دانسته‌اند و توسرخ باید از جزیره‌های هند باشد<sup>۱</sup>. این درختان بومی در هر کجای از آسیای خاوری باشند، دور از کشورهای ایرانی است، مانند نیشکر و برنج بدستکاری هندوستان باینجا رسیدند. ناگزیر نامهای آنها هم باید از آنجا باشد. گذشته از لغات «پرتقال» و «توسرخ» و «بکرانی»، که گفتیم چگونه پیدا شده، نامهای دیگر باید هندی باشند. در میان این لغات نام «لیمو» خود يك لغت جداگانه و خاصی است از کلمه سانسکریت لیمپاکه Limpâka که بهمین معنی گرفته شده در آمده است. چنین مینماید که لغات بادرنگ = (واترنگ پهلوی) = ترنگ (= ترنج) و نارنگ (= نارنج) و نارنگی همه از يك کلمه سانسکریت نارنگه nâranga باشد که گفتیم بمطلق درختان و میوه

های از این جنس اطلاق میشود و امروزه در زبان مالایالم Malayalam که یکی از زبانهای دراویدی غیر آریایی جنوب هند است همین لغت سانسکریت از برای تعیین اینگونه میوه‌ها یا همه مرکبات بکار میرود.

همچنین در سانسکریت لغت ماتولانگه یا ماتولونگه یا ماتولینگه *mâtulânga* - *mâtulinga-mâtulanga* بمعنی بادرنک = ترنج (*citrus medica*) گرفته شده است.<sup>۱</sup> هیئت‌های گوناگون کلمات واترنک و ترنگ و نارنگ بمناسبت این میوه‌های گوناگون در خود ایران، پیدا شده است و با ساختن کلمه نارنگی از همان ریشه باستانی نارنگ، نوترین هیئت این کلمه بوجود آمده است.

۷

۱- نگاه کنید به Sino Iranica by Berthold Laufer Chicago 1919 p. 301 and 581  
 ۲- Sanskrit English Dictionary by V. S. Apta, Bombay 1924;  
 English-sanskrit Dictionary by B. D. Mulgaokar, Bombay 1936

## بنك

سپس بیهوشان دهر مرو  
گر نخوردی توه چوایشان بنك  
ناصر خسرو

بنك از لغت‌های بسیار کهنسالی است که هزاران سال است در زبان‌های ایران بوده و امروزه تقریباً بهمان هیئت دیرین خود در زبان فارسی بجاست. در اوستایی بنكه bangha و در سانسکریت بهنگا bhanga خوانده میشود و در گیاه‌شناسی، بلغت لاتین cannabis indica یعنی کنب (= کنف) هندی نامند از برای اینکه بدرستی دانسته شود که بنك چگونه در اوستا بکار رفته و در چه هنگام گیاه آن و فشرده آن یاد شده، پاره‌های ۹-۱۴ از فرگرد (فصل) پانزدهم و نندیداد که آنرا روشن میسازد یاد می‌کنیم. در این بخش از اوستا گفته شده اگر دختر جوانی از مردی آبستن گردد و جنین خویش با بکار بردن داروی بنك پس اندازد، گناهکار است. اینك آن پاره‌ها:

۹- اگر کسی بکنیز کی<sup>۱</sup> خورد سال یا بزرگسال،<sup>۲</sup> خواه نامزد شده یا نامزد نشده،<sup>۳</sup> نزدیکی کرد و او را آبستن ساخت،<sup>۴</sup> نباید آن کنیزك از شرم<sup>۵</sup> مردم، پنهانی از

۱- کنیشی Kainî بساهم کنیشیا Kainyâ و کنیشین Kainîn و کنیشیکا Kainikâ، در پهلوی کنیک و کنیچک و در فارسی کنیز و کنیزك گوئیم. در اوستا دختری است که هنوز شوهر نکرده. در ادبیات فارسی هم کنیزك بهمین مفهوم بجای مانده است. در فارسی کنونی بمعنی خدمتکار بسیار، نواست. چنانکه کلمه Mädchen در زبان رایج آلمان

۲- کلماتی که به خورد سال و بزرگ سال گردانیده شده در متن ستاتور تو stâtô.ratu و استاتور تو a.stâtô.ratu یعنی کسیکه هنوز بسن بلوغ نرسیده در تحت قیمومت بزرگ (رد) و سرپرستی است و کسی که بسن بلوغ رسیده دیگر در تحت قیمومت ولی و سرپرستی نیست یعنی از سن بلوغ دینی که پانزده سالگی است گذشته است. عبارت دیگر صغیر و کبیر

۳- نامزد شده یا نامزد نشده: پردات... ایردات a-paradâta paradâta

۴- آبستن کردن یا از فرزند بارور ساختن در متن پوتهره puthra آمده: کلمه پوتهره که در فارسی پور و پسرو پس گوئیم بمعنی مطلق فرزند است چه پسر و چه دختر، و بمعنی فرزند نیز بمعنی پسر نیز آمده است. در اینجا همین کلمه چون صفت بکار رفته و نیز در پاره ۱۳ و پاره ۱۴ همین کلمه آمده که بمعنی فرزند و بچه گرفته ایم

۵- شرم فشرمه fsharema حرف فاء از سر کلمه در فارسی افتاده است تاثیر آن بسیار است

خود را دشتان<sup>۱</sup> کند؛ پنهانی آب و دارو<sup>۲</sup> [بخواهد] \*\*\*.

۱۰- و اگر آن کنیزك از شرم مردم، پنهانی را خود دشتان کند، پنهانی آب و

دارو [خواست]، از برای کاری که کرده گناهکار است.\*\*\*

۱۱- اگر کسی بکنیزگی خورد سال یا بزرگ سال، خواه نامزد شده یا نامزد

نشده نزدیکی کرد و او را آباستن ساخت، نباید آن کنیزك از شرم مردم، چنین<sup>۳</sup> خود

تباه کند.\*\*\*<sup>۴</sup>

۱۲- و اگر آن کنیزك از شرم مردم، چنین خویش تباه کرد، گناهی که از او سرزده

و آسیبی که رسانیده [بگردن] بزرگان خانواده<sup>۵</sup> افتد، کسان خانواده باید از آن گزند

بسزا رسند، بسزای گناهی که دانسته سرزده \*\*\*<sup>۶</sup>

۱۳- اگر کسی بکنیزگی خورد سال یا بزرگ سال، خواه نامزد شده یا نامزد

نشده نزدیکی کرد و او را آباستن ساخت و اگر آن کنیزك گفت: «این مرد سازنده

فرزند است» و اگر مرد گفت: «زن پیری<sup>۷</sup> پیدا کن و از او چاره پرس» \*\*\*

۱۴- پس آن کنیزك، زن پیری، برای این کار<sup>۸</sup> جوید از او چاره پرسد، این

زن پیر از برای او بنك فرا آورد یا شسته یا غنانه یا فرسپات<sup>۸</sup> یا یکی از داروهای

زداینده<sup>۹</sup> دیگر او گوید: با این بچه خود تباه کن. پس آن کنیزك با آن بچه [خویش]

۱- دشتان که در فرهنگهای فارسی یاد شده بمعنی حایض است و در پهلوی هم به همین معنی است. در

اوستا دخشته dakhshta

۲- دارو - اورودا urvarâ

۳- چنین در متن گروه gawr آمده و در گزارش پهلوی اوستا (زند) گور gawr

۴- بجای تباه کردن در متن ریش raêsh آمده، لغتی که در فارسی ریش شده: زخم ریش

۵- در متن پتریو peterbiô آمده جمع پتر ptar بزرگان باسر پرستان و پدر و مادر مراد است در گزارش پهلوی پتران آمده

۶- گناهی که عمدی و دانسته از کسی سرزده = بشوژورشته baodhō-varshata

۷- زن پیر: هنا Hanâ همین کلمه است که در لهجه افغانستان بجا مانده انا گویند یعنی مادر بزرگ

۸- گیاهان یاداروهای دیگر چون شسته shaêta و غنانه ghnâna و فرسپات fraspât که مانند نك در سقط کردن چنین مؤثر بوده، نمیدانیم چه دارو و گیاهی بوده است.

۹- زداینده: ویتا چینه vi-tâcina

میراند. <sup>۱</sup> اینچنین در این کردار، مرد و کنیزك و پیرزن یکسان <sup>۲</sup> در این <sup>۱</sup> کاربرد <sup>۱</sup> ورزیده باشند. \*\*

دیگر از جاهایی که در اوستا از بنك یاد شده در فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره بیستم است. در این پاره آهنگه a-bangha با حرف نفی آ (a) آمده و چون صفت بکار رفته بمعنی نه‌مست یا نه بنک‌زده یا بعبارت دیگر هوشیار و از خود بیرون نشده. <sup>۳</sup> اینچنین:

« پرسید زرتشت از اهورامزدا، تویی بیخواب و تویی هوشیار... »

گزارنده پهلوی اوستا همین واژه «ابنگه» را به «امست» گردانیده، یعنی نه‌مست یا بعبارت دیگر هوشیار.

در پاره ۴۱ از همین فرگرد ۱۹ و نندیداد آمده: «تراست که سروش پاک را بستایی، آن سروش بی آرایش را که دیو کوند، <sup>۴</sup> آن بی بنک‌بنگی <sup>۵</sup> را بر افکند و بخان و مان دروغ‌زان و دیو پرستان سرنگون کند. <sup>۶</sup>»

در فرگرد ۱۵ و نندیداد پاره ۱۴ کلمه بنگه در گزارش پهلوی به کلمه «منگ» گردانیده شده است. در ارداویرافنامه فصل دوم در پاره‌های ۳-۷ مانند گزارش (تفسیر)

۱- تپاه کردن یا میرانیدن و کشتن: مرخ marekh در گزارش پهلوی اوستا (زنده) مور نجینتن تپاهنیتن tapāhanitan - murnjenitan آمده است.

۲- هونت havant. در پهلوی هوند

۳- گزارنده پهلوی اوستا در تفسیر خود ابنگه را به امست گردانیده است.

۴- کوند Kunda دیومستی. نگاه کنید به The Foundations of the Iranian Religions (K. R. Cama Orient. Institute No.5) by Louis Gray, Bombay p. 208

۵- بی بنك = وی‌بنگه Vi-bangha باجز یا پرنیکس «وی Vi» که معنی جدا، دور، برکنار از آن برمی‌آید. گزارنده پهلوی آن را به «مست جوت‌مست» ترجمه کرده است: بی بنك بنگی - بی باده مست

۶- در اوستا از دروغ‌کنده یا خان و مان دروغ‌زان و سرای دیو پرستان دوزخ اراده میشود. از برای متن اوستا و تفسیر پهلوی و نندیداد و لغات اوستایی و ترجمه اوستا بزبان آلمانی نگاه کنید به Avesta III Vendidad Herausgegeben von Karl Geldner, Stuttgart 1895; Pahlavi Vendidâd by Behramgore Anklesaria, Bombay 1949; Altiranisches Wörterbuch von Christ. Bartholomae, Strassburg 1904; Avesta. Die Heiligen Bücher der Parsen, übersetzt von Fritz Wolff, Strassburg 1910

پهلوی اوستا « منك و پشتاسپان » یاد شده .<sup>۱</sup> در اثر این منك است که ارداویراف از خود بیرون رفته یا اینکه مزد و روانش مانند روان در گذشتگان هنگام هفت روز بگردش بهشت و دوزخ پرداخت .

در بند هش نیز منك یاد شده و از همین دارو است که نخستین جانور سودمند نابود گردید پیش از اینکه گرفتار خشم اهریمن گردد.<sup>۲</sup>

منك، تخم گیاه بنك یا دانه كنب ( = كنف ) است که در عربی بذرا البنج گویند و در فرهنگهای فارسی منك بهمین معنی گرفته شده و گویند گان ما آنرا بمعنی دارویی که خورنده را گیج کند و هوشش بزداید و از خود بیرون گرداند گرفته اند :

پاسخ گفت و بس ماه بیکر      که از حنظل نشاید کرد شکر

حریر مهربانی ناید از سنك      نبیند ارغوانی ناید از منك

فخر کرکانی<sup>۳</sup>

. آیامنك همان بنك است که حرف باء به میم تبدیل یافته یا اینکه داروی دیگری است؟ مفسر پهلوی منك را در پهلوی بجای بنك اوستایی آورده است چیزی که هست تبدیل باء به میم در زبانهای آریایی بسیار نادر است.<sup>۴</sup>

هرودت تاریخ نویس سده پنجم پیش از میلاد مسیح در سخن از سکاها Skyths

—۱ Avesta (Grundtexte sammt Der Huzväresch-übersetzung herausgegeben von F. Spiegel I Band: Der Vendidad Wien 1853

ص ۱۷۸ س ۱۱

Vendidâd vol. I Texts. edited by Dastoor Houshang Jamasp, Bombay 1907 p. 516

—۲ Artâ Viraf-Nâmak par Barthelemy, Paris 1887 p. 8 et 147  
Arda-Viraf Nameh by Dastur K. Jamasp Asa, Bombay 1902 p. VII

ونگاه کنید به فصل سوم بندهش

—۳ ویس ورامین چاپ کلکته ص. ۳۴ منك بمعنی قمار هم آمده و در لغت اسدی یاد شده : منك قمار بود قریع الدهر گوید

نشیکبند زلوس و نشیکبند زفحش      نشیکبند زلاف و نشیکبند زمنك

از این شعر بخصوصه دانسته میشود که از کلمه منك قمار اراده شده باشد .

اما در فرهنگهای دیگر گواهایی که از گویندگان آورده شده مراعاة بمعنی قمار دلالت کند

—۴ Indo-Iranian phonologie by Gray New York 1902(315)

که تیره‌ای از ایرانیان بودند، گوید که چگونه آنان تخم کنب یا شاهدانه (بذرالبینج) بکار میبردند: «هر آنگاه کسی از سکه‌ها بمیرد، خوبشان و پیوستگان نزدیک، او را در گردونه‌ای گذارده، از این خانه بآن خانه نزد دوستان وی میبرند، آن دوستان از آن مرده پذیرائی کنند و به‌مراهان غذا دهند و پیش خود در گذشته، مانند دیگران خورش گذارند. اینچنین هنگام چهل روز مرده را گردانند، پس از آن او را بئك سپارند. آنگاه که مرده را بئك کردند، سکه‌ها خود را اینچنین پاك کنند: پس از مالاندن و شستن سر، اندام دیگر خود را چنین پاك کنند، سه چوب بزمین فرو کرده سرهای آنها بهم آوردند و بروی آن سه پایه نم‌دی افکنده درست بپوشانند در میان آن چادر لکنی نهاده در آن سنگهایی که در آتش گداخته‌اند، درافکنند. در سرزمین آنان کنف میروید که بکتان بسیار همانند است. گذشته از اینکه این گیاه در درشتی و بزرگی، از کتان برتر است، گیاهی است خودرو و از خود تخم پاشی میکند: مردم تراس Thrace از این گیاه برای خود جامه بافند که بکتان بسیار همانند است و کسی که آنرا درست نشناسد، نتواند باز شناخت که آن جامه از کتان است یا از کنف. کسی که در زندگی خویش کنف ندیده، خواهد پنداشت که آن جامه از کتان است. از این کنف سکه‌ها دانه‌ها برگیرند و بزیر چادرهای نم‌دی خود خزند و آن دانه‌ها را بروی سنگ گداخته ریزند، آنچنانکه از آنها دود بر خیزد و باندازه‌ای بخار پراکند که بخار هیچ گرمابه‌ای پیاپی آن نرسد. سکه‌ها در اثر این بخار خروش شادمانی بر آورند و این بخار نزد آنان همان ارزش گرمابه را دارد، جز این، آنان هیچگاه در آب تن نشویند...»<sup>۱</sup>

ارزش این خبیر در این است که در دوهزار و پانصد سال پیش از این از گیاه کنب (= کنف) و بکار رفتن تخم آن نزدیکی از هم‌نژادان ما یاد شده است، کاری باین نداریم که چگونه میتوانستند کالبد مرده را در هنگام چهل روز نگاهداری کنند و پس از آن



بخاك سپارند. پلینیوس Plinius در نخستین سده میلادی مینویسد گیاه شكفت انگیز کاوتو فولیس gelotophyllis که از بلخ و کرانه رود بروستنس Borysthenes میباشد، اگر آنرا با مرمکی myrre و شراب بخورند، چیزهای شكفت آمیز بتصور آنان آید و خنده آنان بریده نشود تا اینکه دانه میوه کاج و فلفل و عسل با شراب خرها (نخل) بخورند. <sup>۱</sup> نگارنده گیاه شكفت انگیز نامبرده را تا باندازه ای که توانستم و دسترس بکتاب گیاه شناسی و انسیکلوپدیاها داشتم جویا شدم، اما در هیچ جا آن را نیافتم و در کتاب خود پلینیوس هم همین یکبار یاد شده است.

از اینکه این گیاه در نمودن شكفتیها و پیش آوردن اندیشههای دگرگون و بر انگیزختن خنده بی اندازه مؤثر است، درست یاد آور چرس است که از همین گیاه بنك ساخته میشود و بویژه اینکه این گیاه شكفت انگیز نیز از همان سرزمینهایی است که در آنجاها کنف میروید و امروزه هم از گیاهان خودرو یا وحشی آنجاهاست.

بنك از جنس گیاهی است که در یونانی و لاتین کنیسی (cannabis sativa) خوانند و آن نوعی که بنك میدهد cannabis indica (= کنب هندی) خوانده میشود. همین نوع را در گیلان «بنك کنف» نامند. این واژه در فارسی کنب شده و در فرهنگهای یاد گردیده که آن ریسمانی است که از الیاف گیاهی تابد. در ادبیات ما هم بهمین معنی بکار رفته:

بواهب بازن بپیشت میرود ای ناصبی

بنگر آنک ز نشرادر گردن افکنده کنب

ناصر خسرو

۱- Pline, Histoire Naturelle Livre XXIV, 102,4. traduction par M. E. Littré, Paris 1860 Tome II p, 159

بروستنس Borysthenes نام باستانی رود دنیپر Dniepr = Dnièper میباشد که در ترکی Uzu گویند. بگفته مارکوارت فارسی باستانی آن بابدوروستانه Waru-stâna باشد که یونانی آن Borysthenes شده است. نگاه کنید به Osteuropäische und Ostasiatische Streifzüge von Marquart, Leipzig 1903 S.33

دختر رز که تو بر طاسم تاکش دیدی  
مدتی شد که در آونک سرش در کنب است  
انوری

در فرهنگها این ابیات کمال خجندی، که از گویندگان قرن هشتم هجری است  
و در آنها بنک و گیاهش یاد گردیده، گواه آورده شده :

میخورد بنک صرف در شدخاف      غافل از نوش باده عنبی است  
گرچه آن شیخ کالنبی گفتند      کالنبی نیست شیخ ما کنبی است

کنب در زبان ارمنی کنب kanep و کنب kanap شده، همچنین kannabis

یونانی و در زبان سریانی قنبا qenappâ گردیده و از این زبان داخل عربی شده  
قنب گردیده است. کلمه کنب قنب از یونانی گرفته نشده، چنانکه برخی نوشته‌اند.  
بر خلاف، یونانی آن از آشوری و بابلی گرفته شده است. این کلمه در زبان سامی بسیار  
کهنسال است قونپو qunnapu در یک معاهده که تاریخ سال سی و یکم پادشاهی نبوکدنزر  
Nabukbdnazar دارد یاد شده. <sup>۱</sup> این پادشاه بابل در سال ۶۰۴ بتخت نشست و در  
سال ۵۶۱ در گذشت همان کسی است که در سال ۵۸۶ اورشلیم را بگشود و گروهی از  
یهودیان را اسیر کرده به بابل آورد و کورش هخامنشی پس از گشودن بابل آنان را  
آزاد کرده پس از چهار و هشت سال اسارت، در سال ۵۳۸ باورشلیم برگشتند. سال سی  
و یکم پادشاهی نبوکدنزر یعنی ۵۷۳ پیش از مسیح

برخی از دانشمندان گمان برده‌اند که قنب هندی، در آشوری و بابلی از لو  
azallû خوانده میشده، از لو در آشوری یکی از گیاهان الیافی است <sup>۲</sup>

قنب در همه کتب مفردات یاد شده از آن جمله در جامع المفردات الادویه والاعذیه

ابن بیطار نقل از دیسقوریوس و جالینوس و ابن سینا و الدمشقی و اسحق بن عمران (۳۵۹)

۱- La Divination (chez les Assyriens et les Babyloniens) par Contenau Paris 1940 p. 49

۲- Assyrisches Handwörterbuch von F. Delitzsch, Leipzig 1896 S. 36

درگذشت) و اسحق بن سلیمان (الاسرائیلی، شاگرد اسحق بن عمران) و الرازی  
 مطالبی در تهریف و خاصیت انواع قنب آورده و پس از آن مشاهدات خود  
 را درباره نوع سومی قنب یاد میکند: «سومین گونه آنرا قنب الهندی گویند.  
 آنرا جز از مصر در جای دیگر ندیدم. در اینجا آن را در بستانها کشت کنند  
 و نزد آنان نیز «حشیش» نامیده میشود. بکار بردن يك يا دو درهم آن آدمی را  
 سخت مست کند و از این اندازه، بیشتر آشفتهگی آورد. خوی گرفتن بدان بدیوانگی  
 کشاند و بساهم بکشد. دیدم گروهی از «فقراء» در مصر که بر گهای قنب را خوب پخته  
 آنگاه با دست مالیده خمیر کنند و از آن قرصها سازند و برخی دیگر آنرا اندکی  
 به خشکانند و پس از آن برشته کنند و با دست مالش دهند و با اندکی کنجد پوست کنده و  
 شکر در آمیزند و برشته‌ها را بجایند، خوش شوند؛ شادمانی کند و بسا مست گردند و  
 بدیوانگی گرایند یا نزدیک بدیوانگی، این است آنچه خود از اثر آن دیده‌ام...»<sup>۱</sup> در  
 گفتارهای دیگر از ابن البیطار گیاه‌شناس نامور که در مالقه Malaga (در اندلس -  
 اسپانیا) متولد شد؛ یاد کردیم که او در سال ۶۱۷ زادگاه خود را ترك کرده پس از گردش در  
 شمال آفریقا در مصر بار اقامت افکند و در سال ۶۳۶ مصر را ترك کرده در دمشق جای  
 گزید و در سال ۶۴۶ در همانجا درگذشت. چنانکه در خبر ابن البیطار دیده میشود. در  
 روزگار او «فقراء» مصر، حشیش را میخوردند. هنوز دور کردن یا کشیدن آن معمول نبود.  
 پس از کشف آمریکا در سال ۸۹۸ هجری (= ۱۴۹۲ میلادی) و شناخته شدن گیاه توتون  
 (تاباک) و دور کردن یا کشیدن آن که رسم بومیان آمریکا بود، کشیدن توتون خواه  
 در سیگار و خواه باقلیان و چپق در بخشهای دیگر روی زمین رواج یافت، حشیش و افیون  
 کشیدن نیز پس از پیدا شدن امریکا است. دیگر چیزی که در نوشته ابن بیطار شایان توجه  
 است کلمه حشیش است. گویا نخستین بار باشد که نوشته شده این کلمه بگیاه بنك (معرب  
 بنج) یا کنب هندی (= قنب الهندی) اطلاق میشود، حشیش در زبان عرب، گیاه خشك است.  
 اما چون مصریها قنب الهندی را چنین خواندند، ناگزیر بنگیان آن دیار، حشاشین نامیده

۱- نگاه به جامع المفردات الادویه چاپ مصر الجزء الرابع ص ۳۹

شدند. در جنگهای صلیبی، همین کلمه بهیئت assassin و بمعنی کشنده یا قاتل از فلسطین و سوریه بار و پارسید. در جنگهای صلیبی که نخستین لشکر کشی مسیحیان در سال ۱۰۹۶ میلادی و پنجمین لشکر کشی آنان در سال ۱۲۲۸ میلادی است بضم مسلمانان در فلسطین و سوریه، گروهی از اسمعیلیان از برای دلیر شدن در برابر هماور ابن عیسوی، حشیش بکار بردند و بکشتن دشمنان بیباک شدند، از اینجاست که این حشاشین را assassins خواندند.

در بسیاری از کتب ادویه مفرده بنج با شوکران مشتبه شده، ابن میمون قرطبی در اسماء العقار گوید: « بنج هونوعان، بزر احمدهما ایض و بزر الاخر اسود و البزر الابيض الدقیق هو البنج و الاسود منه هو الشوکران و يقال سیکران ... و اسم الشوکران بالیونانی قونیون ... ». <sup>۲</sup> ابن الحشاء در مفید العلوم آورده « بنج، هو النبات المسمى بالبربریه اقنطر و تسمیه العامة سیکران الدور ». <sup>۳</sup> همچنین محمد بن یوسف هروری در جواهر اللغة گوید: البنج نبت يقال له بالعربیة الشوکران ... ». <sup>۴</sup> این شوکران که در یونانی Kōneion (در نوشتههای ایرانی و عرب قونیون) و در لاتین Hyoscyannus niger خوانده میشود. <sup>۵</sup> این گیاه زهر آگین را بومی سرزمینهای غربی آسیا، میان دریای خزر و افغانستان دانسته اند و از این سرزمینها بجاهای دیگر، از آن جمله بار و پارسیده است. دیقوریدس Dioskorides از چهار گونه از این گیاه که در یونان میروید یاد میکند و سقراط Sokrates فیلسوف یونانی (۴۶۸-۴۰۰ یا ۳۹۹ پیش از میلاد) نیز از آن نام میبرد. <sup>۶</sup> بازهر همین گیاه است که

۱- Weltgeschichte 2. Band. Das Mittelater von Edv .

Lehmann und Petersen, Berlin S. 206-215

۲- اسماء العقار چاپ قاهره ۱۹۴۰ ص ۱۰

۳- مفید العلوم و مفید العلوم رباط ۱۹۴۱ ص ۱۵

۴- جواهر اللغة نسخه خطی

۵- شوکران در فرانسه jusquiame و در آلمانی Bilsenkraut و در انگلیسی henbane خوانده میشود.

۶- نگاه کنید به Das Leben Der Pflanze VIII, Stuttgart 1913 S. 421

در روز کاران پیش نوک تیر و سر نیزه جنگاوران را زهر می‌دادند. <sup>۱</sup> شوکران سیکران از حیت لغت هم هیچ پیوستگی با بنك<sup>۲</sup> پنج ندارد. این کلمه بمناسبت ماده مخدر و مسکری که دارد چنین خوانده شده در زبان بسیار کهن مال اکدی، قوم سامی که پیش از بابلیها و آشوریها در عراق کنونی فرمانروایی داشتند، وجود دارد. <sup>۲</sup> در صورتیکه بنك، چنانکه گفتیم از لغت دیرین سانسکریت و اوستایی است.

در قانون ابن سینا شوکران تعریف شده و خاصیتش نیز بیان شده و زهر کشنده‌ای شمرده گردیده، اما با پنج پیوستگی ندارد. <sup>۳</sup> تعریفی که در تحفه حکیم مومن از این گیاه شده کم و بیش با تعریفی که از آن در کتب ادویه مفرده شده موافق است. این چنین: «شوکران اسم یونانی نباتی است بالزوجت و ساقش پر گره مثل ساق رازیانه و بزرگتر از آن و برگش مثل برگ شبت و گلش سفید و شبیه گل شبت و بد بوی و شعبهای شاخ او چتر دار و تخمش مثل نانخواه و مایل بسفیدی و بیخش مجوف و مشهور به بیخ تفتی است و از تفت بلاد یزد میخزد...» <sup>۴</sup> فارسی شوکران در بسیاری از فرهنگها و کتب مفردات بیخ تفت یاد شده باین مناسبت که در تفت، شهری نزدیک شهر یزد این گیاه خوب پرورش میشود و برخی دیگر آن را بیخ کوهی نامیده اند از اینکه شوکران (= سیکران) به پنج مشتق شده برای این است که این گیاه اخیر و تخم آن مانند پنج و تخم آن بذر البنج (بنگ دانه) مخدر و مسکراست و بسا هم از برای افزودن اثر بنك (حشیش) دانه سیکران یا تا توره بآن میفزایند. <sup>۵</sup>

۱- Das Leben Der Pflanze V Band Stuttgart 1912 S. 469-70  
 ۲- نگاه کنید به Akkadische Fremdwörter von Zimmern, Leipzig 1917 S. 39; The Foreign Vocabulary of The Qurân by Arthur Jeffery Baroda 1938. p. 172

و نگاه کنید به La Divination par Contenu Paris 1940 p. 58

۳- قانون ابن سینا چاپ تهران ۱۲۹۵ م ۲۳۵

۴- تحفه حکیم مومن چاپ طهران

۵- نگاه کنید به مقاله حشیش Encyclopédie De l' Islam Hashish par M. Meyerhof Supplément. Livraison 1 1934 p. 92

در باره توره (تاتوله) در سانسکریت و توره (Datura Stramonium) dhatura نگاه کنید به منتخب کتاب جامع الوردات تألیف المصنف، القسم الثانی - حررنا الباء والجمیم نشره مع مانده در صفحه ۱۰۳

کنودانه یا شاهدانه در پهلوی شهدانك<sup>۱</sup> که معرب آن شاهدانج یا آنچنانکه در فردوس الحکمه آمده شاهدانق،<sup>۲</sup> بگفته ابن سینا در قانون «هوبزر شجره القنب»<sup>۳</sup> و نزد برخی دیگر شاهدانج بخود گیاه قنب - کنب (کنف) گفته میشود.<sup>۴</sup> در تحفه حکیم مؤمن آمده: «قنب ... معرب از کنب فارسی است و برك او را بنك و اسرار و ورق الخیال و حشیش گویند و پوست ساق او را کنب و تخم او را شاهدانه و شکوفه و غبار زغبی (کرکی) او را چرس خوانند ...»<sup>۵</sup> کلمه چرس در تحفه حکیم مؤمن شایان توجه است و شاید قدیمترین سندی باشد که در آن این کلمه دیده میشود، گمان نمیبرم پیش از زمان صفوی چرس بمعنی گرد بنك یا حشیش در جایی بکار رفته باشد؛ در فرهنگها چرس بفتح را بمعنی بند و زندان و شکنجه یاد شده و نیز بمعنی حوض و چرخشت که انگور در آن فشارند گرفته شده است.<sup>۶</sup> در فرهنگ انجمن آرا که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده چرس بفتح چیم و به راء زده و سکون سین بمعنی گرد بنك یاد شده و این شعر از بسحاق اطعمه بگواه آمده:

هر چرسی چه داند بر رشته بند بازی این رمز دنبه داند در وقت جان گذاری  
چون بنظر نگارنده این بیت از بسحاق که در سال ۸۲۷ (یا ۸۳۰) در گذشت  
مشکوک مینمود بدیوان بسحاق نگاه کردم، و این شعر چنین است: «هر چربی چه داند  
بر رشته بند بازی»<sup>۷</sup> و این درست است. در اطعمه بسحاق بجای چرسی کلمه بنگی  
بکار رفته:

مانده از صفحه ۱۰۲

ترجمة الانجليزية و شروحات ماکس مايرهوف، جورجی صبحی بك قاهرة ۱۹۳۷ ص 443-447  
و به Das Leben Der Pflanze VIII Band, Stuttgart 1913 S. 421;  
ibid. V Band

- ۱- در بندهش آمده است ۲- فردوس الحکمه ص ۳۷۶
- ۳- قانون ابن سینا چاپ طهران ص ۲۳۴ و بخود کلمه بنج ص ۱۶۹
- ۴- ص ۱۲۳ مفیدالعلوم ۵- ص ۲۳۲ تحفه حکیم مؤمن ۶- در فرهنگها این اشعار از جلال الدین رومی بگواه آورده شده:

تا غوطه خورم یکدم در شیرۀ بسیارم  
بای از پی آن گویم کانگور تو بفشارم

اندر چرس جان آی گر بای همیکویی  
با شیرۀ فشارانت اندر چرس عشقم

۷- دیوان اطعمه چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۳ ص ۸۶

گفته بسحاق پیش بنگیان بر مثال اوده با خرما خوش است  
 گمان می رود بنك بمناسبت پارچه درشتی که گلها و برگهای کنب در آن مالیده  
 میشود، چرس خوانده شده باشد. نزدیک بهشتاد سال پیش از این پزشك اتریشی  
 شلمیر که سالها در ایران گذرانیده، مینویسد که چگونه گلها و برگهای کنب را در پارچه  
 درشتی بهم میمالند تا آنکه ماده غلیظی که همان ژدیوانکم (صمغ) گیاه است روی آن  
 پارچه می نشیند. آن ماده که از نیروی پنجه نیرومندی از گل و پرز (كرك) و برك،  
 بیرون آمده، بنك یا چرس است. آنچه از ته مانده آن که با آب فروخته شود،  
 بنكاب است. و اگر با روغن بادام درآمیزند روغن بنك است.<sup>۱</sup> پیش از اینکه دانه  
 کنف برسد باید چیده شود، بویژه شاخها و برگهای سر گیاه بیشتر از صمغ زرد کهربایی  
 برخوردار است و این صمغ از کنف ماده که در سرزمین گرمسیر و خشك کشت شده،  
 بدست می آید.<sup>۲</sup>

این است مایه خوشی درویشان و قلندران یا آنچه آنکه در مصر گویند مجذوبین.  
 این چرس یا حشیش که «اسرار» و «هوانی» هم خوانده میشود و در الجزایر و مراکش  
 کیف نام دارد از قرن هفدهم میلادی با توتون یا تنباکو درسیگار و چپق و قلیان کشیده  
 میشود.<sup>۳</sup> تقی الدین مقریزی (احمد بن علی بن عبدالقادر الحسینی، ۷۶۶-۸۴۵) مورخ  
 مصری مؤلف خطط مینویسد: استعمال حشیش در ایران شرقی در قرن ششم هجری  
 از حیدر نامی، شیخ فرقه اسمعیلی رواج یافت.<sup>۴</sup>

۱- نگاه کنید به Terminologie Medico Pharmaceutique par Joh.

Schlimmer, Teheran 1874 p.106; La Divination par Contenau,  
 Paris 1940 p. 49-50

در زبانهای کنونی هندی کلمه چرس به معنی بنك یا حشیش موجود است و آن را بفتح را تلفظ کنند. در اینجا  
 باید یاد آور شوم که بسیاری از کلمات فارسی که بارها زده است در هند بارها مفتوح تلفظ میشود، چون سرد  
 و گرم و نرم

۲- نگاه کنید به La Divination par Contenau p. 49

۳- بگفته کنند Contenau ابن چپق در تونس R'guila و در مصر Gozah خوانده میشود  
 Divination p. 50

۴- نگاه کنید به Supplément de l'Encyclopédie de l'Islâm p. 91

گیاه کنب که از گل و پرز و برک نوع ماده آن بنگ گرفته میشود، از گیاهانی است که بسرزمین هند باز خوانده شده، اما دیرگاهی است چنانکه دیدیم در ایران شناخته شده است. از اوستا و نامه های پهلوی پیداست که این گیاه را اهریمنی میدانستند.<sup>۱</sup> اگر اتفاقاً در این اسناد باستانی هیچ یاد نمیشد، باز هم چنین گیاه زیان بخشی نظر بآیین ایرانیان پهلوان منش که بزندگی علاقمند بودند و پیرامون اندیشه های شگفت آمیز قلندری نمیکشیدند بایستی اهریمنی باشد. البته نباید مشتبه شود با گیاهان زهرگین که از برای دارو و درمان بکار میرفته است.<sup>۲</sup> نامهای این گیاه نزد مردم اسلاو نژاد، باید از سکها یا سرمتها گرفته شده باشد: در روسی penka در لهستانی pienka در چکی pênka, pênek، چنانکه پیداست از بنگه و بهنگه اوستایی و سانسکریت است و نامهای آن در اروپای شمالی: در ژرمنی قدیم Hanapa در آلمانی کنونی Hanf در انگلیسی henp باید از يك ریشه و بن دیگر باشد، غیر از یونانی و لاتینی.<sup>۳</sup> برخی گمان برده اند که از همان کلمه یونانی و لاتینی که یاد کردیم، میباید.

کنب = کنو = کنف نوعی که دارای الیاف کتان است از گیاهان آسیای مرکزی دانسته شده است، نوعی از آن که کنب هندی خوانده میشود و گفتیم در گیلان بنگ کنف نام دارد و بشاهدانه معروف است، در تغییر آب و هوا، ماده مخدر و مسکر آن که چرس یا حشیش باشد کم و بیش میگردد.

پزشک آلمانی کمپفر Kämpfer در سال ۱۶۸۵ در آزمایشهایی که کرده مینویسد: کنب هندی چه ماده و چه در این گیاه از هیچ جهت فرقی با کنبی که در اروپا میروید

—۱— Zoroaster (Ratanbai Katrak Lectures 1949) by

W. B. Henning Oxford 1951 p. 29-34

—۲— Ostiranische Kultur von Wilh. Geiger, Erlangen 1882 S. 152

—۳— Kulturpflanzen und Haustiere von Hehn S. 192

—۴— Germanischen Spracheinheit von A. Fick 4. Auflage Göttingen

1909 S. 70; Akkadische Fremdwörter von H. Zimmern Leipzig

1917 S. 50



ندارد، اما آن ماده مخدر و مسکر در آنها یکسان نیست. خود آن پزشك تخم کنب سرزمین گرم بندر عباس را در اصفهان کاشت، در این سرزمین معتدل گیاهی پرورش یافت یکسره بی بهره از آن ماده.<sup>۱</sup> کشورهای که کم و بیش با چرس ~~بنگ~~ بنگ سروکاری دارند عبارت‌اند از مصر و تونس و جزایر و مراکش و ایران و افغانستان و بلوچستان و عربستان و فلسطین و عراق و سوریه و ترکیه و یونان و هند و تبت. بیشتر چرسی که در هند مصرف میشود از تبت است که بخوبی و پاکی معروف است و حشیشی که در افریقای شمالی مصرف کنند از یونان و ترکیه و سوریه است.<sup>۲</sup>

۱- Supplement, Livraison 1 de l'Encyclopédie de l'Islâm p. 91-92  
 درباره خصوصیات کنب نگاه کنید به Das Leben der Pflanze VII Band, Stuttgart 1913 S. 305-307

۲- La Divination par Contenau p. 50-52

درباره حشیش و شیره و Takrouri (نام بنگ است در تونس) کتابی نوشته شده که بدان دسترس نداشتم:  
 Toxicomanies Orientales. Hachich, Chira et Takrouri par Dr. J. Bouquet Vichy Médical, 1937